



پای تخت نشسته ام؛ جعبه ی جادویی را روشن میکنم. کانال ها را بالا و پایین کرده، برنامه های نه چندان پتچسبک را از نظر می گذرانم...

۲

گوسفند



روزی، در مجلس ختمی، مرد متین و موقری که در کنارم نشسته بود و قطره اشکی هم در چشم داشت به من گفت...

۳

تبریز ۲۰۱۸



زیر بارش نه چندان نم باران که قدم میزنی ناخودآگاه غرق در فکر می شوی. تفکر در مورد تکرار مکرر هایی که همه را غرق در خودشان کرده اند و...

۴



نشریه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی
آزادی
سال دوم | شماره ۸
اردیبهشت ۱۳۹۷

سرمقاله

میر کاظم سیداکبری | پزشکی ۹۳
زمان مورد نیاز برای مطالعه: ۳ دقیقه



محبوب
هر ایرانی...

است؟! صد رحمت به دغدغه کنسرت که باعث شد رای عده ای سطحی نگر متمایل به آقایان شود. الان باید منتظر این بود که هر کسی بهتر به زبان ترکی صحبت کند و اشعار مفاخر آذربایجان را خوب تر بخواند بتواند دل ها را ببرد و زبان اعتراض و انتقاد را ببندد.
گرانی، اشرافی گری، بی عدالتی، فقر، بیکاری، همه و همه را باید حکومت و نظام حل کند، و قدرت اجرایی و خزانه داران کشور و مسئولین واقعی وضع موجود هم باید برایتان شعر بخوانند و قصه حسین کرد شبستری برایتان تعریف کنند و از نحوه آدرس دهی تان و هزاران شوخی کوچک بازاری دیگر برایتان سخن برانند.
اگر مسئول شدن به این ها باشد که مجریان و صدا پیشه های تلویزیون کاربلدترند و صدایشان روح نواز تر است.
دست خوش. واقعا دست خوش...

پن: اما جدای از این انتقادهای باید از مردم همیشه در صحنه تبریز عزیز تشکر کرد چرا که با این جمله ی خود برگ زرینی به دفتر تاریخ افزودند: "محبوب هر ایرانی. تراختور تراختور"

فراموشکار شده ایم یا خودمان را زده ایم به آن راه؟! الا یا ایها الناس، یا ایهاالمسئولین، شما را چه شده است، تا همین چند ماه پیش با هزاران وعده، رای های تان را به نفع آقایان به خورد صندوق ها دادید تا بلکه بنا به وعده خودشان، انفاس مسیحایی شان در کالبد دریاچه ارومیه اثر کند و جانی تازه اش بخشد. مگر وعده های رام کردن دلار یادتان رفته، یادتان رفته یا این رقص آذری دلار روی کمر های خمیده و خسته مردم کم توان و قشر مستضعف جامعه را نمی بینید یا غیر ممکن را ممکن ساخته اید و شاید با حلوا حلوا گفتنتان دهانتان شیرین شده، و آنقدر با جماعت مرفه بی درد و بالا شهر نشین و اشرافی دولتی انس گرفته اید که خود نیز از آن ها شده اید یا چون آنها می نمایانید که با دهان کجی های دلار و وضع افتضاح اقتصادی امروز، ککتان هم نمی گزد و بالکل همه این وقایع را در مراسم افتتاحیه تبریز ۲۰۱۸، با شنیدن یک شعرخوانی "علی ای همای رحمت" و ادای یک جمله ترکی "بایرامیز موبارک" از یاد برده و آب از لب و لوچه تان سرازیر می شود و صدای دست زدن هاتان گوش فلک را کر می کند. شما را چه شده است؟! دغدغه جامعه تا چه حد نزول یافته

پایتخت ۵



رسید پایتخت ۵ در حالی پا به عرصه ظهور خواهد گذاشت که نقی معمولی و خانواده اش به طرز غیر معمولی، سر از سوریه و داعش در می آوردند. در بهت حضور داعش در پایتخت ۵ بودم که "مگه میشه؟ مگه داریم؟" گویان، دریافتم که هم می شود و هم داریم.

و در باب این موضوع، هیچ گزاره ای مرا قانع نکرد، تا اینکه دانستم دقیقاً "از وقتی قیمة ها رو ریختن تو ماستا، داعشیا رو هم ریختن توی پایتخت ها!"

با این تفاسیر به استقبال پایتخت ۵ رفتیم...

قافیه های پایتخت خوب ردیف شد.

بیت به بیت وزین تر شد. ایرانی شروع و در اوج ایرانی بودن تمام شد. در این میان، سهم پایتخت ۵ در تبلیغ گردشگری کشور دوست و همسایه، از حواشی ایجاد شده بر آن بود.

اما جهت شفافیت اذهان عمومی و خصوصی باید به یاد آورد که پایتخت، در کنار نمایش جاذبه های توریستی، با پس زمینه ی آهنگ برادر ابراهیم تاتلس، قاچاق کالا از ترکیه را مذمت کرد، بمب گذاری ها و ناامنی های اخیر استانبول را به رخ کشید، دزدیده شدن پول ارسطو را از مصائب این سفر نشان داد...

از وسیله ی ایاب و ذهاب این خانواده در سوریه هم نباید ساده گذشت که نشان داد تنها پراید، یوز جاده ها، کالای داخلی نیست و نفربر ضدگلوله با آپشن آرپی جی زن نیز، با افتخار، وطنی است.

همه چیز از نوروز ۹۰ آغاز شد. خانواده ای که عزم مهاجرت به پایتخت نموده اند. در این سریال مفهوم خانواده جان می گیرد و صله رحم زنده می شود. خانواده ای که هر کدام ساز خودشان را می زنند و هیچ کس به ساز دیگری نمی رقصند. اما کنار هم به یک تن واحد تبدیل می شوند. به محض بروز مشکل، اختلاف ها را کنار می گذارند و همه تلاش می کنند تا از آن مشکل و بحران رد شوند. هرانسانی در معیت خانواده اش، ببر مازندران است؛ همین قدر اصیل همین قدر قوی. این مفهوم برای کسانی که ما ادراک ما خانواده، بسی سخت و دشوار می نماید.

درس پایتخت به مخاطب، این است که می توان گاهی ز غوغای جهان فارغ شد و زندگی را زیاد سخت نگرفت.

و اینگونه می شود که پایتخت در دل مخاطب جا باز می کند. و ساخت سری های بعد این سریال از سوی مردم مطالبه می شود و موفقیت پایتخت در فصل های بعدی، بام انتظارانمان را بالا می برد و سازندگان نیز تا کام ساخت سری بعد بر نمی آمد، دست از طلب بر نمی داشتند...

و اینگونه شد که پایتخت ۲ و ۳ و ۴ و ۵ در خط مقدم سریال های نوروزی خودنمایی کردند.

کنون مقصود سخن، آخرین سری پایتخت است. شرح باقی را بگذار تا وقت دگر...

ما هنوز اندر خم یک کوچه بودیم که خبر

پای تخت نشسته ام؛ جعبه ی جادویی را روشن می کنم. کانال ها را بالا و پایین کرده، برنامه های نه چندان یَتَجَسَّبَك را از نظر می گذرانم. دنیای رنگی تلویزیون، تازگی ها مانند دنیای ما آدم ها رنگ باخته است.

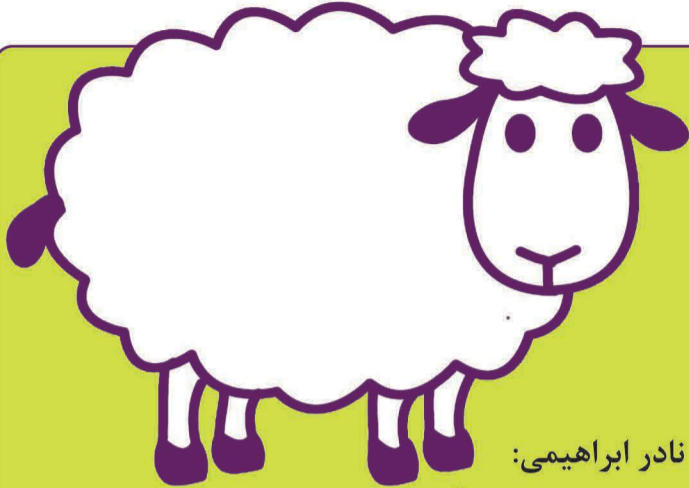
بعد از سریال های ده مجهولی ترکیه ای، ساخت سریال made in iran که مخاطب را از پای بشقاب هایی که در پشت بام خانه ی همسایه جا خشک کرده اند، بلند کند و دمی پای رسانه ی ملی بنشانند، خود شاهکار است بی بدیل.

یاحتمل قریب به یطمئن، سریال پایتخت، دست پخت سیروس مقدم در مقام کارگردان و محسن تنابنده به عنوان بازیگر و نویسنده، از این دست شاهکار هاست.

امشب، شب پایانی پایتخت است. چند دقیقه ای تا آغاز قسمت آخر فرصت باقیست...

هنوز پای تخت نشسته بودم که ندایی از غیب گفت: "ای بزرگ! چه نشسته ای؟ برخیز و نقدی بر پایتخت زن و تشنگان وادی فیلم و سریال را سیراب کن!" به گزاف تکیه بر جای بزرگان منتقد سینما و تلویزیون زده و تصمیم میگیرم مکتوبات ذهنم را به خورد شما، خواننده ی پایتخت دیده، بدهم...

پس از پیاده روی در جاده های پرپیچ و خم ذهن اینجانب، شبانه هایم را با پایتخت مرور میکنم، از تلویزیون، اعلام آغاز پخش سریال پایتخت بود و از من به سر دویدن...



نوشتاری از نادر ابراهیمی:

گوسفند

کسی که در هفتاد سال عمر، آزارش به یک مدیر کل دزد منحرف، به آدم بدکار هرزه، به یک چاقو کش باج بگیر محله هم نرسیده، چه جور جانوری است؟

آدمی که در طول هفتاد سال، حتی یک شکنجه گر را از خود نرنجانده و توی گوش یک خبَرچین خودفروش نزده است، با چنگ و دندان به جنگ یک رباخوار کلاه بردار نرفته، پس گردن یک گران فروش متقلب نزده، و تقی بزرگ به صورت یک سیاستمدار خودباخته ی وابسته به اجنبی نینداخته، با کدام تعریف آدمیت و انسانیت تطبیق می کند و به چه درد این دنیا می خورد؟ آقای محترم! ما نیامده ایم که بود و نبودمان هیچ تاثیری بر جامعه بر تاریخ، بر زندگی و بر آینده نداشته باشد. ما آمده ایم که با دشمنان آزادی دشمنی کنیم و برنجانیم شان، و همدوش مردان با ایمان تفنگ برداریم و سنگر بسازیم، و همپای آدمهای عاشق، به خاطر اصالت و صداقت عشق بجنگیم. ما آمده ایم که با حضورمان، جهان را دگرگون کنیم، نیامده ایم تا پس از مرگمان بگویند: از کرم خاکی هم بی آزارتر بود و از گاو مظلومتر، ما باید وجودمان و نفس کشیدنمان، و راه رفتنمان، و نگاه کردنمان، و لبخند زدنمان هم مانند تیغ به چشم و گلوی بدکاران و ستمگران برود... ما نیامده ایم فقط به خاطر آنکه همچون گوسفندی زندگی کرده باشیم که پس از مرگمان، گرگ و چوپان و سگ گله، هر سه ستایشمان کنند...

روزی، در مجلس ختمی، مرد متین و موقری که در کنارم نشسته بود و قطره اشکی هم در چشم داشت، آهسته به من گفت: آیا آن مرحوم را از نزدیک می شناختید؟ گفتم: خیر قربان! خویش دور بنده بوده و به اصرار خانواده آمده ام، تا متقابلاً در روز ختم من، خویشان خویش، به اصرار خانواده بیایند. حرفم را نشنید، چرا که می خواست حرفش را بزند. پس گفت: بله... خدا رحمتش کند! چه خوب آمد و چه خوب رفت. آزارش به یک مورچه هم نرسید. زخمی هم به هیچکس نزد. حرف تندی هم به هیچکس نگفت. اسباب رنجش خاطر هیچکس را فراهم نیآورد. هیچکس از او هیچ گله و شکایتی نداشت. دوست و دشمن از او راضی بودند و به او احترام می گذاشتند... حقیقتاً چه خوب آمد و چه خوب رفت...

گفتم: این، به راستی که بیشرمانه زیستن است و بیشرمانه مردن. با این صفات خالی از صفت که جنابعالی برای ایشان بر شمردید، نمی آمد و نمی رفت خیلی آسوده تر بود، چرا که هفتاد سال به ناحق و به حرام، نان کسانی را خورد که به خاطر حقیقت می -جنگند و زخم می زنند و می -سوزانند و می سوزند و می -رنجانند و رنج می کشند... و این بیچاره ها که با دشمن، دشمنی می کنند و با دوست دوستی، دائماً گرسنه اند و تشنه، چرا که آب و نان شان را همین کسانی خورده اند و می خورند که زندگی را "بی شرمانه مردن" تعریف می کنند.

به جوش می آورد. حالا که غریبه ای بین ما نیست بیاید شوخی شوخی کمی حرف های جدی بزنیم. لگدی که هما خورد، می توانست امروز بر بخت، شرف، عزت و ناموس ما بخورد. سارا و نیکا های ما، حوری داعشی ها شوند، اگر... اگر امثال حججی ها نبودند. سرزمین من پایتخت حماسه هاست. پایتخت حججی هاست. فیلم واقعی را آنها بازی کردند. فیلمی که نه کارگردانی داشت نه سناریوی از پیش نوشته شده ای. فیلمی که اکران خصوصی داشت برای خود خدا.

امشب احوالات مردترین مردان را در دل یک سریال طنز به تماشا نشستیم.

نمایش نقی و خانواده اش در پایتخت، نُتی از آهنگ امنیتی بود که حاج قاسم و یارانش نواختند که صدای آن از عراق و سوریه تا قلب پایتخت ایران شنیده شد.

پایتختی ها مزد واقعیشان را نه از هیچ نهاد و سازمانی، که از همسر شهید مفقود الاثری گرفتند که خطاب به پایتختی ها نوشت: "بچه هام جواب سوالاشون رو گرفتند. خیلی دمتون گرم"

از پای تخت، برمی خیزم. به نشان احترام، به یاد آن عاشقان پاکباز، آن قهرمانان گمنام همیشه جاوید، نجوا میکنم: کلنا عباسک یا زینب...

در کنار منتقدینی که با نقد به جا و سازنده در پیشرفت سریال سهیم اند، هستند کوبنده های منتقدنمایی که پایتخت را پروژه ای شکست خورده می پندارند. پایتخت با تمام کاستی ها و حواشی آن، در کسادای تلویزیون، رونقی ویژه بدان بخشید.

یادمان باشد گرفتار هیچ غلطی نکردن نشویم؛ که املای نانوشته غلط ندارد.

در دورانی که هیچ عطری بوی زندگی هامان را خوش نمی کند، سریالی چنین، میانه ای میدانم آرزوست...

مشغول پرواز مرغ خیال در آسمان نقد پایتخت بودم غافل از اینکه مرغ ما یک پا دارد و بال پروازی ندارد، که آهنگ مازنی توجهم را به سوی خود جلب می کند. رو سوی تلویزیون بر می گردانم. عنوان "پایتخت" در صفحه نمایش نقش می بندد و آخرین قسمت از پایتخت ۵ آغاز می شود.

دقایقی سپری شده؛ حال و هوای این قسمت، غریب است. خنده بر لب هایم خشک می شود لحظه به لحظه اضطرابی وجودم را فرا می -گیرد احساس می کنم روبه موت هستم و قریب به سخته. مدام به خود نهیب می زنم نگران نباش؛ این ها واقعی نیست. فیلم است، بازی است. داعشی در کار نیست.

سکانس لگد به هما، خون غیرتم را





راه های ارتباطی

کانال تلگرام:

t.me/Azadi_magazine



مدیر کانال تلگرام:

Azadi_administrator@



آزادی انسان در آزادی از

تعلقات انسانی است.

و آن آزادی که در غرب گویند،

قبول بندگی عادات و تعلقات

است و عین اسارت،

و نه عجب از خصوصیات اصلی

دنیای امروز،

یکی هم این است که الفاظ را

وارونه به کار می برند؛

می گویند «آزادی» و مرادشان

«اسارت» است،

می گویند «عقل» و مرادشان

«وهم» است.

می گویند «انسان» و مرادشان

«حیوان» است

و می گویند «تکامل» و

مرادشان «هبوط» است

و... قس علی هذا



TABRIZ-2018
the Capital of Islamic Tourism
پایتخت گردشگری کشورهای اسلامی

است. اینکه تعریف دقیق عدالت و منظور از آن در تمدن چیست، از حوصله بحث خارج خواهد بود و بسنده می کنیم به همان تعریف متعارفی که همه بنی بشر حتی بی سوادترین آن ها از روی فطرت بر آن تعریف واقف هستند چنان که از عدالت اجتماعی فطرتا خشنود و از بی عدالتی رنجیده می شوند.

حال پس از تعریف شاخص؛ در گام دوم نوبت به سنجش و ارزیابی می رسد. منصفانه که قضاوت می کنم هر چه با خود کلنجار می روم و محله ها و مناطق مختلف را مقایسه می کنم تقریباً هیچ اثری از توزیع متعادل منابع و امکانات نمی یابم. چه در بحث عمرانی چه بحث آموزشی چه امکانات رفاهی و سلامت و بهداشتی و... یک نمونه کوچک از این ناعدالتی ها فروریختن سرپناه ها مردم در مناطق محروم حاشیه و قد کشیدن برج ها در مناطق بالاشهر است. با نظر به توزیع جغرافیایی بیمارستان ها در شهر که وضعیت بسیار اسف بارتر هم می شود. و قس علی هذا...

بررسی ابعاد گسترده این موضوع (عوامل موثر و مسئول؛ آسیب شناسی؛ حالت ایده آل و حداقل و...) را به شماره های بعدی موکول می کنم و برای کوتاهی سخن به این اشاره اکتفا می کنم که پایتختی گردشگری جهان اسلام برای تبریز ۲۰۱۸ به همان اندازه برانزده است که "زلف علی" برای "حسن کچل".

زیر بارش نه چندان نم نم باران که قدم میزنی ناخودآگاه غرق در فکر می شوی. تفکر در مورد تکرار مکرر هایی که همه را غرق در خودشان کرده اند و بر روی چشم و فکر همه غباری از عادی شدن کشیده اند؛ بارش باران برای چند لحظه ای هم که شده غبار می شوید. چشمم به تابلوی بانکی می افتد که به نام رفاه کارگران است و به کام...؟! همچنان که قدم میزنم چند بانک و تابلوی دیگر را رد می کنم دوباره چشمم می افتد به تابلوی:

"TABRIZ 2018"

پایتخت گردشگری کشورهای اسلامی"

با خودم فکر می کنم که آیا این دو یکی است؟! و آیا منظور از تبریز همین تبریزی است که هر روز در آن نفس می کشیم و زیر آسمانش زندگی می کنیم؟!

با خودم می گویم که اگر قرار بر پایتخت گردشگری اسلام بود طبیعتاً باید شاخص های مرتبط با عنوانی که یدک می کشد را هم داشته باشد. چنانکه پر روشن است اگر می خواهیم تغییری را بسنجیم دو گام را باید مد نظر داشته باشیم؛ گام اول تعیین دقیق شاخص و گام دوم سنجیدن متغیر با آن شاخص.

بدیهی است یکی از اساسی ترین و شاید اساسی ترین شاخص تمدن در مبانی اسلامی بحث عدالت